

فتحی افتخار ما و دانشگاهی برای نسل‌های آینده...

گفتگوی شاهد یاران با عبدالعزیز شقافی برادر پیشوای معلم، دکتر فتحی شقافی

برادر شهید دکتر شقافی چنان صمیمی و روان درباره برادر صحبت می‌کند که نیازی به طرح سؤال نیست. گویی که زوایای شخصیتی و ویژگی‌های شهید همچون تصاویر به هم پیوسته‌ای از برابر دیدگانش می‌گذرد که تنها آرام را برای ما بازخوانی می‌کند. ما نیز همچنان آرام در برابرش نشستیم و سرا پا گوش شدیم تا متن زیر را برای شما خوانندگان عزیز به ارمغان بیاوریم.

سال ۷۳ میلادی یک بار دیگر فتحی همراه با من دبیرستان را گذراند و با نمرات ممتازی وارد دانشکده پزشکی دانشگاه زقازیق مصر شد. من نیز در دانشگاه الازهر در رشته داروسازی مشغول تحصیل شدم و فتحی در مصر با اندیشه‌های اخوان المسلمین بیشتر آشنا شد. اندیشه‌ای که بیشتر با تکیه بر علوم تربیتی از طریق فعالیت‌های فرهنگی و امور عبادی به صورت نظری مانند نحوه رفتار در زندگی، استوار بود که در سایه این گفتمان‌های فکری و سیاسی و اسلامی موجود هسته اولیه سازمانی اخوان در میان دانشجویان فلسطینی دانشگاه‌های مصر شروع به گسترش نمود و سپس این اندیشه‌ها به سوی فلسطین اشغالی آغاز به حرکت کرد و با تلاش مستمر و پیگیر این اندیشه با بسیاری از نیروهای موجود در آن محیط و نیروهای خارجی در افتاد و به دلیل آن که می‌دید طرح جهادی ما به رقابت با او پرداخته و بنیان سازمانی آنان را مورد تهدید قرار داده، شروع به کارشکنی و به قول معروف پوست خریزه انداختن زیر پای ما می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و برادرم فتحی را مورد اعجاب فراوان قرار داد. آنگاه وی کتابی در این رابطه با نام «خمینی راه حل اسلامی و جایگزین» را نوشت که با اقبال فراوانی رو به رو شد به طوری که خیلی زود چاپ اول آن در بازار نایاب شد. به همین دلیل مقامات مصری به جمع‌آوری نسخه‌های چاپ دوم آن از بازارها، دست زدند و به دلیل تشابه اسمی نویسنده کتاب با من مرا بازداشت نمودند.

شهر شهید شقافی

در سالگرد ترور برادر و پدر عزیز دلم
ایا ابراهیم می‌گویم که شهادت
گوارای تو باد یا ابراهیم. به خدا
قسم که بیعت تو با خدا به بار
نشست و تو برنده شدی و کاشت تو،
میوه و ثمره داد و در کشور ما به بار
نشست.



کار بود آشنا شد. این شخص کتاب‌های اخوان المسلمین که ممنوع نیز بود را در اختیار وی قرار می‌داد. این کتاب‌ها به ویژه کتاب «معالم فی الطریق» سید قطب تأثیر بسزایی در شناخت اسلام و شکل‌گیری اندیشه وی داشت. وی اضافه می‌کند: فتحی در مدرسه دانش آموز ممتازی بود. به همین دلیل بچه‌های معلم همواره از او درس‌ها کمک می‌خواستند و او نیز بی دریغ به ایشان کمک می‌کرد و به منزله پدری مهربان برای آنان بود. مادر ما خیلی زود و در سال ۱۹۶۵ میلادی درگذشت و در آن زمان فتحی تنها ۱۵ سال داشت اما شخصیت و مدیریت قوی مادر مرحوممان در فتحی شقافی اثر بسزایی داشت. به طوری که فوت ایشان تأثیر منفی زیادی بر فتحی نهد.

فتحی دبیرستان را به پایان رساند و در دانشگاه بیرزیت فوق دیپلم ریاضیات گرفت و سپس در بیت حنینا در کرانه باختری رود اردن به تدریس مشغول شد و در حالی که در حی سلوان ساکن شده بود، در یک دارالایمان در قدس نیز کار می‌کرد. در

راه و روش شقافی صبر کرد و تاب آورد و در برابر جماعت پیروز شد. در دوازدهمین سالگرد ترور پیشوای معلم شهید دکتر فتحی شقافی بنیانگذار جنبش جهاد اسلامی در فلسطین، دیداری با برادر فتحی شقافی، دکتر عبدالعزیز شقافی (ابوعمر) در منزلش در شهر رفح در محله تل السلطان داشتیم. این دیدار منحصر به فرد در منزل شقافی، خانه پرورش دهنده این انسان بزرگ صورت گرفت.

ابو ابراهیم انسان و معلم

عبدالعزیز الشقافی در سالگشت ترور شقافی می‌گوید: روز بیست و پنجم اکتبر روز تاریخی است. ملت ما آن را به خوبی در یاد خود حفظ می‌نماید زیرا روز ارتحال قهرمان و معلم و مربی دانشگاه عظمی است.

وی می‌افزاید: شقافی خیلی زود و پس از سال ۱۹۶۷ میلادی اسلام را شناخت. وی با یکی از اعضای اخوان المسلمین به نام حاج محمود محسن که در مدرسه فرزندش مشغول به

دکتر فتحی جلسات هفتگی در منازل برخی افراد پیرامون یکی از کتاب‌های فکری مربوط به این جنبش برپا می‌کرد و ایشان روابط بسیار صمیمانه‌ای با شهید شیخ احمد یاسین داشت. این شهید همواره به منزل ما می‌آمد و همچنین دکتر فتحی روابط خوبی نیز با رهبران حرکت العمل الاسلامی در کرانه باختری مانند برادر راضی السلایمه و سعید بلال و دیگران داشت.

برادرم به مدت ۱۱ ماه در سال ۸۲ به خاطر انتشار مجله «النور» بازداشت و زندانی شد. این مجله در قدس منتشر می‌شد و پیش از آن هم برادرم در مجله المختار الاسلامی با نام عزالدین الفارس و برادرش بشیر نافع قلم می‌زد.

در پایان سال ۸۲ میلادی در بریتانیا مجله الطلیعه الاسلامیه نیز با همین خط فکری و سیاسی و ایدئولوژیک چاپ و منتشر شد و فقط طی چند روز از شروع چاپ آن در لندن، مخفیانه در قدس تجدید چاپ و در سرتاسر فلسطین منتشر می‌شد که باعث شد تا نیروهای اشغالگر برای پی بردن به نحوه چاپ این مجله دست به دستگیری‌های وسیع در میان اعضای جنبش از جمله برادرم فتحی بزنند و تا پنج ماه تمام در بدترین شرایط از آنها در این باره بازجویی به عمل آمد.

در سال ۱۹۸۶ نیروهای اشغالگر برادرم را برای بار دوم آن هم دو هفته پس از آخرین عملیات نظامی جنبش در غزه

شهرت‌تشریحاتی



برادرم همواره نگران اتحاد ملی بود و هرگز دوست نداشت که میان ما و دیگر نیروها و برادران فلسطینی هیچ‌گونه اختلاف و برخوردی ایجاد شود و همیشه به من می‌گفت ای ابا عمر دوست دارم که یک جبهه متحد ضد یهود باشیم.

بازداشت و در سال ۱۹۸۸ نیروهای اشغالگر برادرم را به خارج از فلسطین تبعید کردند.

برادرم همواره نگران اتحاد ملی بود و هرگز دوست نداشت که میان ما و دیگر نیروها و برادران فلسطینی هیچ‌گونه اختلاف و برخوردی ایجاد شود و همیشه به من می‌گفت ای ابا عمر دوست دارم که یک جبهه متحد ضد یهود باشیم و این مطلب را بر شیخ احمد یاسین عرضه کردیم اما برخی از برادران اخوان موافق این مسأله نبودند و خواستار بازگشت به دامان اخوان بودند.

سخن آخر

در سالگرد ترور برادر و پدر و عزیز دلم و معلم ابا ابراهیم، می‌گویم که شهادت گوارای تو باد یا ابا ابراهیم. به خدا قسم که بیعت تو با خدا به بار نشست و تو برنده شدی و کاشت تو میوه و ثمره داد و در کشور ما به بار نشست. این همان دشمن است که از غزه بیرون رفت و به اذن خدا فردا نیز از کرانه باختری و قدس بیرون رانده خواهد شد. ای ابا ابراهیم تا ابد در دل‌های ما و دل‌های همه مخلصین این ملت پاک و مجاهد خواهی ماند. یاد تو همیشه در ما باقی است که تویی انسان و رهبر و معلم. آری تو پدر جهاد در فلسطین را کاشتی، پس آسوده بخواب برادرم که فرزندان راهت را ادامه می‌دهند.

پس تو شهادت در زمانه تسلیحی

و قیامی در زمانه نشست‌ها



صورت بیرون نرفتن از مصر همسرم را بازداشت خواهند کرد. پس تصمیم گرفتم که به عراق برویم اما در عراق هم به هیچ وجه احساس راحتی نمی‌کردیم و دانشگاه‌ها در عراق نپذیرفتند همسرم درسش را تمام کند. به این ترتیب هشت ماه در عراق ماندیم و سپس به فلسطین و غزه مراجعت نمودیم. در سال ۱۹۷۹ مسئولان امنیتی مصر برادرم فتحی را در رابطه با همان کتاب به مدت سه ماه بازداشت کردند و پس از آن که آزاد شد تحت مراقبت شدید از سوی سازمان امنیت مصر درسش را در دانشگاه تمام کرد.

در سال ۱۹۸۱ فتحی به غزه بازگشت و با دکتر رمضان شلیخ آشنا شد؛ وی همچنین با افرادی مانند نافذ غزام، محمد الهندی، خضر حبیب، عبدالله الشامی و بشیر نافع و دیگر رهبران جهادی اسلامی آشنا شد.

آغاز

وی می‌افزاید: از زمانی که اولین دسته از فرزندان این جنبش در سال‌های دهه هشتاد از دانشگاه‌های مصر فارغ التحصیل شدند و به فلسطین بازگشتند و در آنجا مستقر شدند، شروع به فعالیت برای نشر افکار و اندیشه‌های جهادی تحت شعار ایمان، آگاهی و انقلاب و بسیج نیروها بر اساس این اندیشه‌ها بود. در این مرحله جنبش فعالیت خود را در مساجد از طریق برپایی جلسات و سخنرانی‌ها، انجام می‌داد و برادرم فتحی در مساجد نوار غزه سخنرانی و روشنگری می‌نمود و در اواخر سال ۱۹۸۱ گروه اسلامی‌های مستقل در دانشگاه اسلامی غزه به عنوان نماینده جنبش جهاد اسلامی، تشکیل شد که در سال ۸۲ در اولین انتخاباتی که پس از تشکیل این گروه برگزار شد و به رغم گذشت مدت زمان کوتاهی به یک پیروزی قاطع دست یافت. علاوه بر آن

ابوعمر درباره لحظه دستگیری‌اش توسط نیروهای امنیتی مصر می‌گوید: ساعت دوازده شب در منزل به صدا در آمد که فکر کردم برادرم برای دیدنم آمده است. به همین دلیل با چشمی پشت در را نگاه نکردم و در را باز کردم. ناگهان دیدم مردی به من می‌گوید که سرگرد سازمان امنیت مصر است و وارد شده و خانه را مورد جستجو و تفتیش قرار دادند و تمام کتاب‌های اسلامی از جمله کتاب‌های حسن البنا و دیگر نویسندگان هم فکر اخوان المسلمین را جمع کرده و به من گفتند چرا این کتاب‌ها نزد توست؟ من هم در پاسخ گفتم من دانشجوی الازهر هستم و مطالعه کتب اسلامی را دوست دارم. پس از آن مرا به زندان قلعه بردند و توجه دانی که زندان قلعه چیست؟ به مدت یک ماه به خاطر کتاب برادرم (فتحی) مرا مورد بازجویی قرار دادند من نیز منکر هرگونه اطلاعی درباره این کتاب شدم و گفتم این مسئله هیچ‌گونه ارتباطی به من ندارد. پس از آن مرا به زندان القناطر بردند که شبانه‌روز آنجا از من تحقیق و بازجویی می‌کردند و چه بازجویی سختی. چشمان مرا تمام مدت با دستمال می‌بستند و دائمی همان سؤاها را از من می‌کردند و من که از این چشم‌بند اعصابم خرد شده بود، آن را از روی چشمانم برداشتم دیدم شش نفر در حال بازجویی از من هستند ولی نتوانستند کوچک‌ترین اطلاعاتی را درباره کتاب از من بگیرند.

اخراج
عبدالعزیز شقافی افزود: و بالاخره تصمیم گرفتند تا مرا از مصر اخراج کنند سپس مرا به مجمع التحریر بردند تا کارهای مربوط به اخراج را انجام دهند. در عین حال دستخطی از وزیر کشور مبنی بر ممنوع‌الدخول بودن من و همسر و پسر، عمر به مصر داشتن که این دستور شامل تمام میادای ورودی مصر اعم از فرودگاه و راه‌های زمینی بود. در وهله اول به این تصمیم اعتراض نمودم زیرا همسرم در دانشگاه درس می‌خواند. آنگاه تصمیم گرفتند مرا به عراق بفرستند پس از آن بود که نیروهای امنیتی مصر عرصه را بر همسرم تنگ کردند تا وادارمان سازند مصر را ترک کنیم و تهدید کردند در

